

***به عمل کار برآید*...**

«دلقکی که شهردار شد*»

سال ۲۰۰۸ بود که ایسلند یک‌شبه روی هوا رفت. سه تا از بزرگترین بانک‌های کشور ورشکست شدند، پول ملی سقوط کرد و مردم مانده بودند با قسط‌هایی که سر به فلک کشیده بود. در این اوضاع و احوال، سیاستمدارها مثل همیشه با کت‌وشلوارهای اتوکشیده جلوی دوربین می‌آمدند، اصطلاحات پیچیده مالی تحویل مردم می‌دادند و قول می‌دادند که «اوضاع تحت کنترل است». اما حقیقت این بود که مردم دیگر از این قیافه‌های حق‌به‌جانب و دروغ‌های شیک خسته شده بودند.

درست وسط همین بیچارگی و ناامیدی، سروکله‌ی مردی پیدا شد به اسم «**یون* گنار**». «نه اقتصاد بلد بود، نه در عمرش وارد راهروهای مجلس شده بود. یک استندآپ کمدین و نوازنده سابق پانک‌راک که کارش خنداندن مردم در تلویزیون بود.

گنار با خودش فکر کرد وقتی کل این اوضاع یک سیرک بزرگ است، چرا من دلقک رسمی ماجرا نباشم؟ پس حزبی راه انداخت به اسم «بهترین حزب (Best Party)» و وارد گود انتخابات شهرداری ریکیاویک (پایتخت ایسلند) شد.

اما مسخرمبازی اصلی تازه از اینجا شروع شد. **گنار** برخلاف بقیه نامزدها نه شعارهای ملی‌گرایانه داد و نه وعده ساخت‌وسازهای میلیاردی. او خیلی خونسرد روبه‌روی دوربین نشست و به مردم گفت: «به من رأی بدهید، چون من بیشتر از همه به شما وعده می‌دهم و قطعاً به هیچ‌کدامشان هم عمل نمی‌کنم!»

وعده‌های انتخاباتی‌اش بیشتر به شوخی‌های آخر شب شباهت داشت تا برنامه اداره پایتخت: گفت در باغ‌وحش شهر یک خرس قطبی زنده می‌گذارد، در تمام استخرهای عمومی حوله مجانی و گرم پخش می‌کند تا مردم یخ نزنند، و در فرودگاه هم یک پارک دیزنی‌لند می‌سازد. او حتی شرط گذاشت که حاضر نیست با هیچ حزب دیگری دور یک میز بنشیند، مگر اینکه تکتک اعضای آن حزب نشسته باشند و هر پنج فصل سریال جنایی «وایر (The Wire)» را کامل دیده باشند!

همه فکر می‌کردند این کارزار تبلیغاتی فقط یک شوخی دو هفته‌ای است. احزاب رقیب با پوزخند به او نگاه می‌کردند و می‌گفتند این دلقک‌بازی‌ها به درد همان برنامه‌های طنز می‌خورد. اما صندوق‌های رأی که باز شد، دهان همه باز ماند: **یون* گنار** با نزدیک به ۳۵ درصد آرا پیروز شد و رسماً کلید پایتخت را دستش گرفت!

راز این پیروزی چه بود؟ خیلی ساده: مردم به این نتیجه رسیده بودند که یک آدم شوخ‌طبع که به کمدین بودنش اعتراف می‌کند، شرف دارد به آدم‌های جدی و شیکی که پشت تریبون‌ها سرشان کلاه می‌گذارند. گنار حداقل دروغ نمی‌گفت؛ خودش بود.

اما شاهکار ماجرا بعد از ورود او به شهرداری رخ داد. خیلی از آدم‌ها اگر تصادفی به قدرت برسند، دچار توهم دانایی می‌شوند و گمان می‌کنند همه‌چیزدان شده‌اند. ولی **گنار** باهوش‌تر از این حرف‌ها بود. او در اولین جلسه کاری گفت: «من از حساب‌و‌کتاب سر در نمی‌آورم؛ پس کار را می‌سپارم به کاربلدها».

او اقتصاددان‌های مستقل و مدیران شهری باسواد را به کار گرفت، ساختار مالی ورشکسته شهر را سامان داد، بدهی‌های سنگین را بازپرداخت کرد و ساعت کاری کارمندان را تنظیم کرد. خودش هم در خیابان‌ها کنار مردم راه می‌رفت، در جشن‌ها با لباس مبدل ظاهر می‌شد و به شهروندان افسرده یادآوری می‌کرد که نباید زندگی و سیاست را این‌قدر تلخ و عبوس گرفت.

چهار سال گذشت و ریکیاویک نه تنها نابود نشد، بلکه یکی از بهترین دوره‌های مدیریتی‌اش را تجربه کرد. در سال ۲۰۱۴، نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که اگر **گنار** دوباره نامزد شود، بدون رقیب برنده است. اما او باز هم همه را غافلگیر کرد. کت را درآورد، روبه‌روی خبرنگاران ایستاد، اعلام کرد که دیگر نامزد نمی‌شود، حزب را برای همیشه منحل کرد و گفت: «من آدم تا نشان دهم تغییر ممکن است، نیامدم که خودم هم تا آخر عمر به این میز بچسبم».

او به همین راحتی صندلی قدرت را رها کرد و دوباره به صحنه کمدی و زندگی آرام خودش برگشت؛ تا به یاد تاریخ بیاورد که گاهی یک دلقک روراست، از صدها سیاستمدار ریاکار برای یک شهر مفیدتر است.

سعیدیا گر چه سخن‌دان و مصالح‌گویی

***به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست*...**

کافه کتاب

<https://chat.whatsapp.com/C1DpPXbaGE80w4oxpcOP8q>

تلگرام

https://t.me/coffee_book44